

مکتب ایرانی ادبیات تطبیقی: از اندیشه تا نظریه

تورج زینی وند*

چکیده

مکتب ایرانی ادبیات تطبیقی به دنبال توانمند سازی ادبیات ملی و عامیانه ی ایران و تفسیر و تحلیل خدمات متقابل فرهنگی ایران با ملت های اسلامی و غیر اسلامی است. این مکتب، ضمن نكوهش غرب محوری و برخی هدف های استعماری موجود در مکتب های ادبیات تطبیقی، بر آنست تا به دور از تعصب قومی و خودبزرگ بینی فرهنگی و با بهره گیری از پشتوانه ی کهن تمدنی خویش به ارائه ی رویکردی ایرانی - اسلامی از مفهوم و ماهیت ادبیات تطبیقی پردازد؛ جستجوی ریشه های مشترک فرهنگ و تمدن جهانی در پرتو فرهنگ و ادب ایرانی، بررسی سیر تاریخی تعامل فرهنگی و ادبی ایرانیان با دیگر ملت ها، تبیین جایگاه ادبیات ایران در تکامل ادبیات جهان، واکاوی پیوندهای مشترک ادبیات شفاهی، گویش ها و لهجه های ایرانی با ادبیات دیگر ملت ها و از هدف ها و شاخص های اساسی این نظریه به شمار می آیند. همچنین، این مکتب با نادیده گرفتن «شرط اختلاف زبانی» و احیای «ادبیات کودک و نوجوان» و افزودن موضوع «ادبیات متعهد» به قلمروهای پژوهشی ادبیات تطبیقی، طرحی نوین در این حوزه مطرح می کند. دو محور اساسی این پژوهش، عبارتند از؛

الف) پیشگفتاری درباره ی سیر ادبیات تطبیقی در ایران از گذشته تا کنون.

ب) ارائه ی مبانی نظری مکتب ایرانی ادبیات تطبیقی که برای نخستین بار در ایران و جهان مطرح می شود.

واژه های کلیدی: مکتب ایرانی، ادبیات تطبیقی، مبانی نظری، نظریه، مکتب های ادبیات تطبیقی

*استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه رازی، کرمانشاه

اگرچه در میان همه ی فرهنگ ها و تمدن های بزرگ بشری در طول تاریخ، نمونه هایی از «تطبیق»، «موازنه» و «مقایسه» دیده می شود، اما خاستگاه ادبیات تطبیقی، به عنوان یک رشته ی دانشگاهی که برخوردار از مبانی نظری باشد، به اروپا و فرانسه برمی گردد. این دانش ادبی در گذر زمان، دارای فرازها و فرود های گوناگونی بوده است که پرداختن به آنها در این جستار، مورد هدف نیست.

این گرایش ادبی، امروزه مورد پذیرش بسیاری از ملت های جهان، بویژه عرب ها و ایرانیان، قرار گرفته است؛ در این میان، گروهی به تدریس و انجام پژوهش های ادبی براساس همان مبانی نظری مکتب های موجود غربی (فرانسوی، امریکایی، روسی و...) اعتقاد دارند و گروهی اندک به «بومی سازی» و «رویکرد اسلامی» ادبیات تطبیقی چشم دوخته اند.

واقعیت، این است که در روزگار کنونی، محور و الگوی بیشتر پژوهش های تطبیقی، اروپا و غرب است. این در حالی است که در شرق، ملت های صاحب اندیشه و ادبیات نیز وجود دارد. این مکتب های غربی ادبیات تطبیقی، خدمات فراوان و ارزشمندی به جهان ادبیات و ادبیات جهان داشته اند، اما در پس برخی از دیدگاههای ایشان، خودشیفتگی فرهنگی و هدف های استعماری نیز دیده می شود؛ به عنوان نمونه، مکتب اروپای شرقی (اسلاوی - روسی و...) در ظاهر به «شرط تشابه ها و تمایز های فرهنگی و اجتماعی» تأکید می کند، اما فلسفه ی اصلی پیدایش این مکتب، ترویج اندیشه های کمونیستی و بیم از گسترش نظام سرمایه داری و لیبرالی غرب دیده می شود.

مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی نیز با تأکید بر «اختلاف زبانی و پیوند تاریخی» بسیاری از کشورهای صاحب ادبیات و فرهنگ را از دایره ی پژوهش های تطبیقی خارج نموده و به الگوهای نظری خویش، وابسته نموده است.

مکتب امریکایی ادبیات تطبیقی نیز برای کنار گذاشتن این رقیبان همه ی قید و بندهای مکتب های دیگر را کنار گذاشته و نوعی انعطاف بی حد و مرز را که در تفکر لیبرالی غرب نهفته است به جهان عرضه نمود. (درباره ی دیدگاهها و مبانی نظری مکتب های گوناگون ادبیات تطبیقی؛ ر.ک: علوش، ۱۹۸۷: ۶۹ / عبود، ۱۹۹۹: ۲۷۰ / الراجحی، ۱۴۲۸: ۱۷ / نظری منظم، ۱۳۸۹: ۲۲۱ / محسنی نیا، ۱۳۸۹: ۸۱ / سعید جمال الدین، ۱۳۸۹: ۹ / ساجدی، ۱۳۸۷: ۵۳ / خضری، ۱۳۸۷: ۱۹ / پروینی، ۱۳۸۹: ۵۵ / میرقادری و کیانی، ۱۳۹۰: ۱)

«حسام الخطیب» به عنوان یکی از پیشگامان ادبیات تطبیقی در جهان اسلام، بر این عقیده است که تطبیق‌گران فرانسوی و نیز اروپایی، گرایش‌های استعماری داشته و بیشتر کوشیده‌اند تا به بررسی تأثیر ادبیات خود بر دیگر ملت‌های غیر اروپایی بپردازند. برخی از ایشان نیز تنها به ادبیات ملت‌های اروپایی، اهتمام داشته‌اند و ادبیات دیگر سرزمین‌ها را نادیده گرفته‌اند. (الخطیب، ۱۹۹۹: ۴۲)

«عزالدین المناصره» که از چهره‌های برجسته ادبیات پایداری اسلامی به شمار می‌آید، نیز بر این نظر است که نظریه‌های این مکتب‌های غربی، سبب «وابستگی فرهنگی» دیگر ملت‌ها می‌شوند. (المناصره، ۱۹۸۴: ۱۱۸)

به هر حال، این مکتب‌های اروپایی با نقد‌ها و چالش‌های درونی و بیرونی فراوانی روبرو هستند که از سوی ناقدان غربی و شرقی، مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته‌اند. اما به نظر می‌رسد اساسی‌ترین نقدی که بر آنها وارد است، نادیده گرفتن فرهنگ و ادبیات ملت‌های ریشه‌دار از جمله سرزمین‌های شرقی، بویژه ایران و سرزمین‌های اسلامی، است؛ به عبارت دیگر مرزهای ساختگی این مکتب‌ها سبب شده است، گذشته‌ی پربار فرهنگی - ادبی ملت‌های مشرق زمین که سهم ارزشمندی در تکامل فرهنگ و تمدن بشری داشته‌اند و نادیده گرفته شود. و این یعنی؛ حذف بخش بزرگی از میراث فرهنگی و تمدنی انسان. از این رو، زمزمه‌ی مکتب ایرانی ادبیات تطبیقی یا تجربه‌ی ایرانی ادبیات تطبیقی از دیرباز، مورد اهتمام برخی از اندیشمندان بوده است؛ مهدی محقق بر این باور است که خاستگاه نخستین ادبیات تطبیقی در ایران بوده است و ایرانیان پیش از دیگر ملت‌ها به این دانش ادبی گرایش داشته‌اند؛ «این که غربی‌ها پیشگام ادبیات تطبیقی هستند سخن گزافی بیش نیست. مولانا جلال‌الدین بلخی از پیشگامان ادبیات تطبیقی در دنیا بوده است، چراکه امروزه همه‌ی دنیا زیر سیطره‌ی فکری و معنوی او هستند. در ایران بسیاری از شعرا و فلاسفه و نقادان تأکید بر ادبیات تطبیقی داشته‌اند؛ به عنوان مثال، تطبیق دو شاعر در فرهنگ فارسی وجود دارد، و یا ابوسعید نیشابوری در کتاب «الأنصاف فی مسائل الخلاف» دو مکتب را با هم مقایسه کرده است. در ادبیات تطبیقی زبان و ادب فارسی و عربی، بسیاری از عرب‌ها، لغات و وزن شعر و ضرب‌المثل‌ها و مضمون شعری خودشان را از ما ایرانیان اقتباس کرده‌اند (محقق، سخنرانی درباره‌ی ادبیات تطبیقی، روزنامه صبح ایران، شماره‌ی ۳۰۵۴، ۱۳۸۷/۳/۹)

همو در جای دیگری اعتقاد دارد که واژه ی «مقارنه» سالها پیش از آنکه در میان اروپایی ها مطرح گردد از سوی دانشمند ایرانی ابوریحان بیرونی در کتاب «التحقیق ماللهند...» در حوزه ی فلسفه و تصوف و زبان شناسی به کار رفته است. (محقق، ۱۳۸۸: ۲)

در نقد سخن ایشان باید بگویم: پیدایی چنین ریشه های ایرانی، بسیار ارزشمند است، اما واقعیت این است که اگرچه، تاریخ هیچ ملتی خالی از مقایسه نیست، اما مبنای نظری و علمی این دانش در روزگار ما از غرب به دیگر ملت ها راه یافته است. بنابراین، اگرچه وجود مواد خام این رشته و نمونه های موازنه و مقایسه، ستودنی است اما ادبیات غرب، این گرایش را به سوی «نظریه» سوق داده است.

پیش از انقلاب اسلامی، دوره ی کارشناسی ارشد این رشته در دانشگاه تهران تأسیس می شود و تدریس بخش اسلامی و عربی آن نیز با مهدی محقق بوده است. فاطمه سیاح نیز از استادان پیشگام در این رشته بوده است. ابوالحسن نجفی نیز در سال های ۱۳۴۶ تا ۱۳۴۹ نیز به تدریس آن در دانشکده ی ادبیات اصفهان، همت گمارده بود. جواد حدیدی نیز از مدرّسان پیشگام در دانشگاه فردوسی مشهد بوده است. بزرگان دیگری همچون: حسن هنرمندی، غلامحسین یوسفی، عبدالحسین زرین کوب، بدیع الزمان فروزانفر، محمدرضا شفیع کدکنی، مجتبی مینوی، محمد محمدی، محمد علی اسلامی ندوشن، سیروس شمیسا، سید جعفر سجادی، کوکب صفاری، صالح حسینی، مرتضی آیت الله زاده شیرازی، ناصر محسنی نیا، آذرتاش آذرنوش، وحید سبزیان پور، خلیل پروینی، علی رضا انوشیروانی، تهمورث ساجدی، هادی نظری منظم و..... از چهره های برجسته این گرایش به شمار می آیند. که البته باید اضافه کنم، بیشتر پژوهش های این پژوهشگران در چارچوب های عملی خلاصه می شود و کمتر در آثار ایشان، اشاره ای به «نظریه» یافت می شود.

در مقایسه سیر کنونی این رشته با قبل از انقلاب اسلامی، نیز می توان گفت که پس از پیروزی انقلاب و از دهه ی هفتاد به بعد، تحوّل ادبیات تطبیقی در ایران، چشمگیر بوده است:

الف) گنجاندن این درس در سرفصل برخی رشته ها، بویژه رشته ی زبان و ادبیات عربی.

ب) تأسیس رشته ی ادبیات تطبیقی (فارسی - عربی) و (فارسی - اروپایی) در برخی از دانشگاه های ایران.

ج) انتشار مجله های علمی و تخصصی در این گرایش.

د) برگزاری همایش های منطقه ای، ملی و بین المللی در حوزه ی ادبیات تطبیقی.

نگارنده ی این گفتار، بر این عقیده است که ادبیات تطبیقی در ساختار داخلی و بیرونی، نیازمند بازکاوی است؛ دلیل این نظر، بیشتر از آن جهت است که پژوهش های کنونی ما نیازمند «روشمندی در پژوهش» است. دیگر آنکه پژوهش های تطبیقی بر اساس الگوهای غربی صورت می گیرد و این مسأله با پیشینه و ریشه ی فرهنگی ما چندان تناسب و همخوانی ندارد.

به نظر می رسد، عنوان «مکتب ایرانی ادبیات تطبیقی» یا «تجربه ی ایرانی ادبیات تطبیقی» از سوی «فرامرز میرزایی» و «علی سلیمی» مطرح شده است. این پیشنهاد در مقاله ای به سال ۱۳۸۹ در پنجمین گردهمایی انجمن ترویج زبان و ادبیات فارسی با عنوان «تحلیل محتوایی مقاله های ادبیات تطبیقی فارسی - عربی در مجله ی علمی پژوهشی کاوش نامه دانشگاه یزد» ارائه گردیده است: «...رویکردی جدی به ادبیات تطبیقی - هرچند تأخیری تقریباً یک قرن - در میان دانشگاهیان ایران به وجود آمده است که بایستی با ارزیابی آن، زمینه ی ادبیات تطبیقی را با تجربه ی ایرانی یا به تعبیری بهتر «مدرسه ایرانی ادبیات تطبیقی» را فراهم کرد». (میرزایی و سلیمی، ۱۳۸۹: ۲)

مطرح کنندگان این اندیشه، درباره ی مبانی نظری آن (تعریف، هدف و فلسفه آن، قلمرو پژوهش و و) دیگر مسائلی که لازمه ی ساختاری یک نظریه ی ادبی است (ر.ک: انوشیروانی، ۱۳۹۰: ۳) اشاره ای نکرده اند و به نظر می رسد هدف اساسی و محوری اندیشه ی ایشان در ضمن بخش های دیگر مقاله ذکر شده است. آنجا که تقویت ادبیات ملی به عنوان آرمان اصلی ادبیات تطبیقی معرفی می شود: «پژوهشگران ادبیات تطبیقی در ایران باید به دنبال غنابخشی به ادبیات ملی و نشان دادن ارزش های ادبی آن در میان ادبیات های ملت های مختلف باشند تا از این رهگذر، چگونگی بهره مندی ادبیات ملی را از دیگر ادبیات ها نشان دهند. اگر مطابقت گر ادبی در پی کشف روابط ادبی بین دو یا چند زبان گوناگون است باید هدفش تمایز جنبه های ویژه ی ادبیات ملی از جنبه ی عام آن باشد تا به شخصیت «تاریخی ادبیات ملی» در جهت کشف سیر جریان های فکری ادبی کمک نماید و ذهنیت های تاریخی ادبیات را اصلاح نماید و ریشه داری آن را به اثبات برساند. و اگر در پی کشف زیبای های متن ادبی است که در مقایسه با موارد مشابه در دیگر زبان ها به دست می آید، باید هدفش اثبات جنبه های زیبایی شناسانه متن ادبی باشد تا بوسیله ی آن درک متن ادبی را برای خوانندگان ادبیات ملی آسان نماید و زیبایی آن را آشکار سازد. این امر به توسعه ی علمی و فرهنگی کشور کمک می نماید». (میرزایی و سلیمی، ۱۳۸۹: ۷)

تأمل در این گفته ها نشان می دهد که نویسندگان در برجسته نمودن ادبیات ملی و هدف های ادبیات تطبیقی به همان شیوه ی مکتب فرانسه اعتقاد دارند با این توضیح که بومی نمودن نظریه ها و دیدگاههای کنونی ادبیات تطبیقی در پرتو ادبیات ایرانی از ارزشها و نکته های کلیدی طرح پیشنهادی ایشان به شمار می آید.

«حسن اکبری بیرق» نیز در همایش «از بلخ تا قونیه» (۲۷ آذر ۱۳۹۰) ضمن ارائه ی مقاله ی خود درباره ی «رویکردهای اگزیستانسیالیستی مولانا» با تبیین نارسایی های دو مکتب عمده ی ادبیات تطبیقی (فرانسوی و امریکایی) پیشنهاد می کند که روش شناسی جدیدی در مطالعات تطبیقی با نام مکتب ایرانی ادبیات تطبیقی ایجاد شود. وی در دفاع از این پیشنهاد، استدلال «تکثر فرهنگی» در ایران را مطرح می نماید و بر این عقیده است که به دلیل تکثر فرهنگی در پهنه ی جغرافیایی ایران مقایسه ی اندیشه های دو شاعر در داخل مرزهای ایران در «دو دوره ی متفاوت» به دلیل چند پارگی فرهنگی و تمدنی در فلات ایران می تواند در زمره ی ادبیات تطبیقی قرار گیرد (به نقل از: <http://pp.drakbari.com>)

به نظر می رسد، پیشنهاد ایشان می تواند یکی از مبانی نظری مکتب ایرانی ادبیات تطبیقی به شمار آید؛ زیرا اهتمام به این رویکرد، سبب پرباری ادبیات تطبیقی و ریشه داری کهن آن در ایران می شود؛

۲. پردازش تحلیلی موضوع

در این بخش از مقاله به «تعریف مکتب ایرانی ادبیات تطبیقی»، «فلسفه و هدف»، «حدود و قلمرو پژوهش» و «مبانی نظری» آن پرداخته می شود؛

۱-۲. تعریف مکتب ایرانی ادبیات تطبیقی

مکتب ایرانی ادبیات تطبیقی یا تجربه ایرانی ادبیات تطبیقی، مکتبی نوظهور و برخاسته از فرهنگ و هویت ناب ایرانی - اسلامی است؛ آرمان اساسی این مکتب، تقویت بنیادهای ادبیات ملی و اسلامی و بهره گیری از آنها برای درک دیگر فرهنگ هاست. از این رو، دو کلید واژه ی اساسی این مکتب؛ «فرهنگ و ادب ایرانی» و «آموزه های دینی» است. این مکتب بازکاوی ریشه های ناب فرهنگ و تمدن ایرانی را گام نخست برای ورود به عرصه ی ادبیات تطبیقی می داند و بر این عقیده است که تمدن ایرانی، سهم انکارناپذیری در تکامل فرهنگ بشری داشته است. برخی از این منابع بزرگ فرهنگی در گذر زمان به زبان های دیگری، بویژه

عربی، ترجمه شده است و از زبان عربی به دیگر فرهنگ ها و تمدن ها نفوذ کرده است و برخی از آنها نیز در دل تاریخ مدفون است. بازخوانی و بازکاوی این منابع می تواند پشتوانه بزرگی برای تمدن ایرانی و جهانی و به تعبیری قلمرویی نوین در ادبیات تطبیقی به شمار آید.

بخش دوم این مکتب، که وجه تمایز اساسی آن با دیگر مکتب هاست، اهتمام به جنبه های معنوی، اخلاقی و انسانی ادبیات است؛ زیرا این مکتب بر این عقیده است که ادبیات معنوی و متعهد، روزنه ای مناسب برای گفت وگوهای ادبی و تفاهم های فطری است. افزون بر این، مکتب ایرانی ادبیات تطبیقی در پژوهش های تطبیقی خود با کشورهای اسلامی براساس محوریت «عقیده ی مشترک» عمل می نماید و در این زمینه به هیچ پیش شرط ادبی، اعتقاد ندارد.

در زیر به شرح تفصیلی مبانی نظری این مکتب پرداخته می شود؛

۱. این مکتب، موضوع «تفاوت زبانی» و «اهتمام به پژوهش های فراملی و بین المللی» را به عنوان یک اصل می پذیرد، اما آن را شرط لازم و کافی به شمار نمی آورد؛ زیرا نظر بر این است که اهتمام به فرهنگ ها، زبان ها و گویش های بومی در پژوهش های تطبیقی می تواند پشتوانه و تغذیه مناسبی برای ادبیات ملی باشد. این به معنی تعصب و استبداد قومی نیست، بلکه بیشتر از آن جهت است که ادبیات ملی با بهره گیری از ادبیات عامیانه به تکامل و بارورسازی خود و ادبیات جهانی کمک می کند و زمینه های پویایی و پیوند خود را با دیگر ملت ها تقویت می کند. افزون بر این، موضوع اختلاف زبانی نمی تواند مانع پژوهش تطبیقی در کشورهای عربی شود؛ این کشورها اگرچه دارای یک زبان رسمی مشترک هستند اما وجود برخی تفاوت های فرهنگی میان آنها سبب گوناگونی در ادبیات ملی شده است. بنابراین، شرط اختلاف زبانی در مورد آنها- و بسیاری از کشورهای همزبان اروپایی- صادق نیست و پژوهش هایی که به عنوان نمونه میان ادبیات عراق و مصر صورت می گیرد در چارچوب پژوهش های تطبیقی قرار می گیرد؛ زیرا جریان های ادبی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و... که بر هر یک از این سرزمین ها حاکم بوده است، در عین برخی تشابه ها، از جنبه های تفاوتی نیز قابل تأمل است.

۲. این مکتب، آشنایی با قواعد و قوانین ادبیات تطبیقی و نیز اهتمام به مبانی نظری ادبیات تطبیقی و پژوهش های روشمند را یک اصل اساسی می داند؛ فلسفه ی این موضوع بیشتر از آن جهت است که هر دانشی بر اساس موضوع مسأله و غایت و هدفی که دارد نیازمند روشی ویژه در عرصه ی پژوهش است. این روش

ویژه سبب می شود که پژوهشگر آسانتر و عملی تر به هدف های پژوهش برسد. هر پژوهشگر تطبیقی باید روش و مکتب برگزیده ای که پژوهش خود را براساس آن انجام می دهد به روشنی ذکر نماید. نادیده گرفتن مبانی روشمند در عرصه ی ادبیات تطبیقی سبب می شود که نتیجه ی پژوهش های تطبیقی به زیان ادبیات ملی و فراملی باشد. این موضوع نیز ممکن است در مکتب های دیگر قرار گرفته باشد اما هیچ کدام، آن را به عنوان یک «اصل» یا «مبنای نظری» مورد تأکید قرار نداده اند.

۳. در مکتب های موجود ادبیات تطبیقی (بویژه فرانسوی امریکایی و روسی) نوعی «وتوی فرهنگی - ادبی» و «اروپا محوری» دیده می شود که نتیجه آن، سبب وابستگی فرهنگی و ادبی دیگر کشورها - از جمله کشورهای صاحب تمدن مشرق زمین - به الگوهای ایشان می شود. از دیدگاه مکتب ایرانی اگر جایگاه ادبیات ملی در یک داد و ستد فرهنگی، ضعیف یا تحقیر شود، گونه ای از استعمار فرهنگی را به دنبال دارد. از این رو، بیشتر دیدگاههای مکتب ایرانی اگرچه در هویت ملی و دینی وی نهفته است، اما می تواند در مورد دیگر ملت ها نیز صدق کنند و همه ی آنها می توانند با بهره گیری از هویت تاریخی، ملی و دینی خویش به مقایسه و تطبیق روی آورند.

۴. مکتب ایرانی ادبیات تطبیقی به «مطالعات میان رشته ای»، اهمیت و اعتبار ویژه ای می دهد؛ پژوهش های تطبیقی اگرچه تا کنون سبب پویایی ادبیات شده است، اما سبب دوری ادبیات از دیگر دانش ها نیز شده است. مکتب امریکایی ادبیات تطبیقی در این زمینه قلمروهایی را به روی پژوهشگران گشوده است، اما این میدان های پژوهشی - مانند سینما - بیشتر هم در اختیار نظام سرمایه داری غرب است. از این رو، مکتب ایرانی ادبیات تطبیقی به مطالعات میان رشته ای که در گذشته و حال فرهنگ ها و تمدن های جهانی یافت می شود به عنوان اصلی اساسی برای پایان انزوای ادبیات و علوم انسانی، اهتمام می ورزد.

۵. تأکید مکتب ایرانی ادبیات تطبیقی بر موضوع «ملیت» و «ادبیات ملی» به معنی تأکید مطلق بر جنبه بیرونی یک اثر ادبی - به مانند مکتب فرانسه - یا نادیده گرفتن ارزش های ادبی و زیبایی شناختی یک اثر ادبی نیست؛ در این مکتب، نظر بر این است که تلفیق پیوند تاریخی و اثبات گرایی مکتب فرانسه با جنبه های نقدی و زیبایی شناختی مکتب امریکایی که در چارچوب ادبیات ملی صورت می گیرد - و به تعبیری همراه با اقامه ی دلیل بیرونی و داخلی باشد - سبب پرباری یک پژوهش تطبیقی می شود. گزینش چنین روشی، سبب ژرفایی تعامل فرهنگی و گستردگی دایره ی پژوهش های تطبیقی می شود. از دیدگاه این مکتب،

پیدایی یک اثر ادبی، حاصل عوامل گوناگون است؛ بنابراین، بهترین مکتب پژوهشی، آن مکتبی است که در تحلیل یک اثر ادبی از جامعیت برخوردار باشد. پس، شایسته است که در پژوهش های تطبیقی به «شیوه ی تلفیقی» عمل شود. این شیوه، سبب می شود که درک و تحلیل معلول (اثر ادبی) آسانتر شود. به عبارت دیگر در مطالعه ی تطبیقی یک اثر ادبی، اهتمام به عوامل شخصیتی، سیاسی، اجتماعی، تاریخی، اقتصادی، دینی، تشابه و تمایز ادبی، دریافت و درک خواننده، پیوند تاریخی و جریان تأثیر و تأثر..... سبب می شود که کمیت و کیفیت پژوهش از درستی و دقت بیشتری برخوردار باشد.

۶. این مکتب به «ترجمه پژوهی» به عنوان گامی برای بازکاوی میراث فرهنگی خود می نگرد و بر این عقیده است که پژوهش های تطبیقی که در این چارچوب صورت می گیرد، می تواند «نقبی به سوی روشنایی» و کشف آثار ایران باستان باشد که به زبان عربی و دیگر زبانها ترجمه شده است. در این پژوهش ها، کمیت و کیفیت تأثیرگذاری یا تأثیرپذیری فرهنگ و تمدن ایرانی آشکار می شود. این مبنای نظری مورد تأکید مکتب فرانسوی نیز می باشد (ر.ک: شورل، ۱۳۸۹: ۳۱) اما تفاوت آشکار مکتب ایرانی با مکتب فرانسوی در این است که مکتب ایرانی در جستجوی ریشه های فرهنگی و تاریخی خود، تنها به سرزمین های عربی و همسایه بسنده نمی کند و اعتقادی هم به محدود نمودن قلمرو خود نیز ندارد، بلکه بر این باور است که کشف این ریشه ها، سبب بررسی چگونگی تبادل های فرهنگی در گذر تاریخ و نیز حضور گسترده تر فرهنگ های شرقی در صحنه ی ادبیات جهانی می شود. مکتب ایرانی در این اصل، تنها بدنبال یافتن خویشتن نیست، بلکه در جستجوی گذشته پربار خویش و پیوندهای فرهنگی و انسانی با دیگر ملت ها است.

۷. مکتب ایرانی ادبیات تطبیقی به «ادبیات کودک و نوجوان» به عنوان یکی از حوزه های جدی پژوهش های تطبیقی اعتقاد دارد. این موضوع اگرچه در آغاز یکی از قلمروهای مکتب فرانسوی بوده است (ر.ک: همان: ۱۲۹) اما در گذر زمان مورد اهمال و غفلت پژوهشگران عرصه ی ادبیات تطبیقی قرار گرفته است. مکتب ایرانی به احیا و توجه جدی به این حوزه تأکید می ورزد.

۲-۲. فلسفه و چرایی پیدایش مکتب ایرانی ادبیات تطبیقی

فلسفه ی پیدایی این مکتب، زنده نمودن فرهنگ و ادب ریشه دار ایرانی و پاسخ به نیازها و دشواری های خوانندگان ناقدان و پژوهشگران ایرانی و غیر ایرانی است که بخش های بسیاری از پژوهش های تطبیقی آنها در چارچوب مکتب های اروپایی قرار نمی گیرد. از دیدگاه این مکتب، تاریخ ادبیات و فرهنگ جهانی،

تنها در اروپا خلاصه نمی شود، بلکه فرهنگ و تمدن ریشه دار مشرق زمین و ایران می توانند برگ های زرینی به ادبیات تطبیقی اضافه کنند و برای رسیدن به چنین آرمانی، مکتب ایرانی ادبیات تطبیقی می تواند گزینه ی مناسبی باشد. هرچند که به این حقیقت نیز اعتقاد داریم که هیچ مکتب ادبی، خالی از نقد و نقص نیست.

۲-۳. حدود و قلمرو پژوهشی

مکتب ایرانی ادبیات تطبیقی، تمامی قلمروهای کنونی ادبیات تطبیقی را در شمار پژوهش های تطبیقی می داند و دو عرصه ی نوین را به آن می افزاید:

الف) حذف شرط تفاوت زبانی و تأکید بر پژوهش های ادبی که با وجود اشتراک زبانی، گواه تفاوت و تکثر فرهنگی نیز می باشد. به عنوان نمونه، مقایسه میان دو شاعر ایرانی که مربوط به قرن های متفاوت باشند یا مقایسه ی میان دو شاعر عربی که از ملیت متفاوت برخوردار باشند در چارچوب ادبیات تطبیقی قرار می گیرند.

ب) اهتمام به ادبیات معنوی (اخلاقی، مذهبی و پایداری) و متعهد انسانی که فصل مشترک فطری همه ی انسان هاست. به عنوان نمونه، مقایسه میان ادبیات دینی و عرفانی شرق و غرب یا مقایسه میان ادبیات پایداری شرق و دیگر سرزمین ها می تواند قلمرو نوینی را به پژوهشگران تطبیقی معرفی نماید.

ششمین همایش ملی پژوهش های ادبی

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

نتیجه گیری

مکتب ایرانی ادبیات تطبیقی، برخاسته از هویت تاریخی فرهنگی و دینی ایران است. از این رو، مبانی نظری آن در خدمت تکامل فرهنگ و تمدن ایرانی - اسلامی است. فلسفه پیدایی آن نیز پاسخگویی به نیازهای پژوهشگرانی است که فعالیت های پژوهشی آنها در چارچوب مکتب های اروپایی محور، قرار نمی گیرد. نقد اساسی این مکتب بر مکتب های اروپایی این است که در مبانی نظری آن مکتب ها گونه ای از استعمار فرهنگی، خودمحوری و خودشیفتگی دیده می شود. این مبانی، درهای پژوهش های تطبیقی را - جز بر اساس الگوهای ایشان - بر روی دیگر کشورها مسدود نموده است. در حالیکه جریان های فرهنگی و تاریخی حاکم بر دیگر کشورها - از جمله ایران و دیگر کشورهای اسلامی - با سیر فرهنگ و ادبیات اروپا متفاوت بوده و نیازمند الگوهای بومی است که با فرهنگ و آیین این کشورها تناسب و همخوانی داشته باشد. مکتب های اروپایی محور، بخش های عظیمی از ادبیات معنوی و متعهد بشری را در قلمرو ادبیات تطبیقی قرار نمی دهند. در حالیکه این گونه ی ادبی، نشان درخشان ملت های اسلامی و مشرق زمین است و نادیده گرفتن آن یعنی غفلت از بخش بزرگی از میراث معنوی بشر. مکتب ایرانی ادبیات تطبیقی، شرط تفاوت زبانی را مانعی برای پژوهش تطبیقی در کشورهایی می داند که با وجود اشتراک زبانی از گستردگی فرهنگی برخوردار هستند. مکتب ایرانی ادبیات تطبیقی بر این باور است که این گرایش می تواند پلی برای گفت و گو، دوستی، صلح و اهتمام به ارزش های انسانی و دینی باشد.

ششمین همایش ملی پژوهش های ادبی

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

منابع

انوشیروانی، علی رضا (۱۳۸۹ه.ش)؛ ضرورت ادبیات تطبیقی در ایران، ویژه نامه ی ادبیات تطبیقی فرهنگستان زبان و ادب فارسی، دوره اول، شماره ی اول، صص ۶-۳۸.

..... (۱۳۸۹ه.ش)؛ چالش های ادبیات تطبیقی در ایران، ویژه نامه ی ادبیات تطبیقی فرهنگستان زبان و ادب فارسی، دوره اول، شماره ی دوم، صص ۲-۶.

..... (۱۳۹۰ه.ش)؛ ضرورت آشنایی با نظریه های ادبیات تطبیقی در ایران، ویژه نامه ی ادبیات تطبیقی فرهنگستان زبان و ادب فارسی، دوره دوم، شماره ی اول، صص ۳-۷.

پروینی، خلیل (۱۳۸۹ه-ش)؛ نظریه ادبیات تطبیقی اسلامی؛ گامی مهم در راستای آسیب زدایی از ادبیات تطبیقی، مجله انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی، شماره ی ۱۴، صص ۵۵-۸۰.

خضری، حیدر (۱۳۸۹ه-ش)؛ التجربة السلافیة و الدرس المقارن للأدب، مجله انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی، شماره ی ۱۰، صص ۱۹-۳۷.

الخطیب، حسام (۱۹۹۹م)؛ آفاق الأدب المقارن؛ عربياً و عالمياً، الطبعة الثانية، بیروت، دارالفکر.

الراجحی، عبده (۱۴۲۸ه-ق)؛ محاضرات فی الأدب المقارن، الطبعة الثانية، بیروت، دارالنهضة العربیة.

ششمین همایش ملی پژوهش های ادبی
ساجدی، طهمورث (۱۳۸۷ه-ش)؛ از ادبیات تطبیقی تا نقد ادبی، چاپ اول، تهران امیرکبیر.

سعید جمال الدین، محمد (۱۳۸۹ه-ش)؛ ادبیات تطبیقی، ترجمه: سعید حسام پور و حسین کیانی، چاپ اول، شیراز، دانشگاه شیراز.

شورل، ایو. «ادبیات تطبیقی». ترجمه: طهمورث ساجدی. چاپ دوم. تهران. امیرکبیر. (۱۳۸۹)

عبود، عبده (۱۹۹۹م)؛ الأدب المقارن؛ مشکلات و آفاق، الطبعة الأولى، دمشق، اتحاد الكتاب العرب.

علوش، سعید (۱۹۸۷م)؛ مدارس الأدب المقارن، الطبعة الأولى، بیروت، المركز الثقافی العربی.

غنیمی هلال، محمد (۱۹۹۵)؛ الأدب المقارن، الطبعة الثانية، نهضة مصر للطباعة و النشر و التوزیع.

محسنی نیا، ناصر (۱۳۸۹ه-ش)؛ ادبیات تطبیقی؛ جایگاه و ضرورت ها، مجله انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی، شماره ۱۴ صص ۸۱-۱۰۲.

محقق، مهدی (۱۳۸۷ه.ش)؛ سخنرانی درباره ی ادبیات تطبیقی، روزنامه صبح ایران، شماره ی ۳۰۵۴ به تاریخ ۱۳۸۷/۳/۹

..... (۱۳۸۸ه-ش)؛ تطبیقی ادبیات فارسی با عربی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، بسته خبری شماره ۲.

میرزایی، فرامرز و علی سلیمی (۱۳۸۹ه-ش)؛ تحلیل محتوایی مقاله های ادبیات تطبیقی (فارسی-عربی) در مجله علمی پژوهشی کاوش نامه دانشگاه یزد، گردهمایی انجمن ترویج زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد. میرقادری، سید فضل الله و حسین کیانی (۱۳۹۰ه-ش)؛ نظریه التلقی فی ضوء الأدب المقارن، مجله انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی، شماره ی ۱۸، صص ۱-۲۱.

المناصره عزالدین (۱۹۸۴م)؛ بیان الأدب المقارن؛ اشکالیات الحدود، أعمال الملتقى الأول للمقارنین العرب، الجزائر، دیوان المطبوعات الجامعیة، صص ۱۱۵-۱۳۶.

نظری منظم، هادی (۱۳۸۹)؛ ادبیات تطبیقی؛ تعریف و زمینه ی پژوهش، نشریه ی ادبیات تطبیقی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، سال اول، شماره ی ۲ صص ۲۲۱-۲۳۸.

ولک رنه و آستین وارن (۱۳۷۳ه-ش)؛ نظریه ی ادبیات، ترجمه؛ ضیاء موحد و پرویز مهاجر، تهران انتشارات علمی فرهنگی.

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱